

نوفست گمبون سرزین سرزون

✦ خاطرات و یادمانده‌های

حاج علی صادق پور

به کوشش: محمد دشتی

www.ketab.ir

www.ketab.ir

سرشناسه: صادق پور، علی، ۱۳۱۱ -

عنوان و نام پدیدآور: نوفرست سرزمین سرو کهن، خاطرات و امانده‌های حاج علی صادق پور/

به کوشش محمد دشتی؛ عکس رضا معتمدی، محمد جواد معتمدی

مشخصات نشر: تهران: انتشارات فرهنگیان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۰۶۲-۶-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

موضوع: صادق پور، علی، ۱۳۱۱ - -- خاطرات

موضوع: نوفرست

موضوع: Iran (Noferest)

شناسه افزوده: دشتی، محمد، ۱۳۴۲ - گردآورنده

شناسه افزوده: معتمدی، رضا، ۱۳۵۴ - عکاس

شناسه افزوده: معتمدی، محمدجواد، ۱۳۸۳ - عکاس

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۲۳/ص ۱۸۸۸ CT

رده بندی دیویی: ۹۲۰/۰۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۴۵۵۳۱



farhangian.publication@gmail.com

۹۱۲۶۷۰۶۵۵۷

نوفرست سرزمین سرمه کن / لرات و یادمانده های حاج علی صادق پور

به کوشش: محمد دشتی

با نظارت: مهندس صادق صادق پور و حمید صادق پور

طراح گرافیک: جعفر وافی

تصویرسازی جلد: فرهنگ ناظر

عکس: رضا معتمدی، محمد جواد معتمدی

حق چاپ: انتشارات فرهنگیان

کد پستی: ۱۶۵۹۱۴۸۷۷۸

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۶۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۰۶۲-۶-۵

فهرست

● پیشگفتار / ۶

● دره ناب روستای باصفای اجدادی من / ۱۰

● حکایت نوفرستی که من می‌شناسم / ۱۴

● قصه زندگی من و روستای تاریخی نوفرست / ۱۶

● حکایت روزهای دور نوفرست / ۲۰

● تاریخ نوفرست و بزرگانی که در اعتلای آن کوشیده‌اند / ۲۲

● روزی که دارهای قالی به نوفرست رونق بخشیدند / ۲۶

● سال‌های کودکی و پا گرفتن مدرسه در منطقه / ۳۰

● روزی که شوق مدرسه رفتن مقاومت بزرگ‌ترها را در هم شکست / ۳۲

● مدرسه و روزهایی که هرگز فراموش نمی‌کنم / ۳۴

● نخستین پشت دار قالی به شوق مدرسه رفتن / ۳۶

● سال‌های جوانی به زود گذشت و حسرتش بر دل مانده / ۳۸

● ۱۶ کیلومتر پیاده‌روی برای رسیدن به حوزه امتحانی / ۴۰

● پایان امتحان و درخشش نشان دادن بچه اعیان‌ها / ۴۲

● معلمان و معلماتی که یادشان مانده بود / ۴۶

● روزی که نظر حاج آقا آبروهایم را بر باد داد / ۴۸

● دار قالی و عمری که در کار رنگ و طاج و نقش گذشت / ۵۰

● دوباره داستان دلدادگی، در نوفرست / ۵۲

● مقبره واقع در قبرستان فعلی نوفرست / ۵۲

● سرداب / ۵۶

● صیغه مذهبی نوفرست و هفت مسجد آن / ۵۸

● سرو سرسبز خمرهای نوفرست / ۶۰

● نوفرست این روزها دلش برای مردم تنگ می‌شود / ۶۲

● قلعه نوفرست / ۶۴

● قنات‌های تاریخی و با برکت نوفرست / ۶۶

● توت‌های پنج‌گانه نوفرست و سابقه تاریخی آن‌ها / ۶۸

● زردآلو و انواع آن در باغات نوفرست / ۷۰

● حکایت گردهای خوشه‌ای باغات نوفرست / ۷۲

● دیگر محصولات زراعی و باغی معروف نوفرست / ۷۴

● صبح‌های نوفرست و لذت خوردن شلغم‌های آبدار / ۷۶

● صرف چای ادویه با گور / ۷۸

- یادى از رسم و رسمى كه همه قامليل را دور همه جمع مى كرد/ ۸۰
- دشت سالى و ماجراهاى اهالى مود و نوفرست/ ۸۲
- جوانى كجايى كه يادت بخير/ ۸۴
- شبانى و رمه دارى در نوفرست قديم/ ۸۶
- تهيه ۱۷ رقم غذا از شير و لبنيات/ ۸۸
- حضور سپاهى دانش در روستاهى ما و دوستى هاى كه ماندگار شدند/ ۹۲
- ماجرايى كه نام استاد علامه فرزنان را زنده مى كنند/ ۹۴
- علامه فرزنان چهره نامى فرهنگ و اخلاق/ ۹۶
- ار تاد محمد حسن گنجى، گنج گران بهاى تاريخ معاصر ايران/ ۱۰۲
- نگاهى به شوكتيه، پايگاه علم و فرهنگ در شرق ايران/ ۱۰۴
- يادى از محسن خان اسدى، يكي از شاگردان نامى شوكتيه/ ۱۰۸
- بطرات گذشته و قصه جوانكى كه مثل شد/ ۱۱۰
- داستان/ ۱۱۲
- هاجى حاجى ملك و آقاى ميرزاى شيرازى/ ۱۱۸
- روزگار باستان و فن قالى بافى را بيازمزم/ ۱۲۰
- غار معروف چنش و بطره هاى از گذشته ها/ ۱۲۲
- چنش و جاذبه هاى گردشگرى منطقه بطر خارجيان و مسافران شرق ايران/ ۱۲۴
- خاطرات آلفونس گابريل در عبور از صحرارى ايران و ديدار از بيرجند و توابع آن/ ۱۲۶
- كمى بيشتر درباره حاجى محمد حسن ملك بدانيم/ ۱۳۰
- حاجى ملك و فرزندانى كه حاجى ملك شيد/ ۱۳۴
- بانك شاهى و مثلث سه گانه سياست، اقتصاد و فرهنگ/ ۱۳۶
- گذرى بر زندگى و حيات علمى سيدغلامرضا شيرازى/ ۱۴۰
- املاك نوفرست و سرنوشت برخى ملاكان/ ۱۴۰
- وصف مالكانى كه به گدايى افتادند/ ۱۴۲
- حديث روزگار جوانى و كنجكاوى هاى نسل ما/ ۱۴۴
- اولين اتومبيل هاى نوفرست/ ۱۴۶
- هنگ سواره نظام ارتش و اتراق تابستانى در نوفرست/ ۱۴۸
- كربلايى محمود نوفرستى، رعبتى از جان گذشته كه جاى ارباب را سركشيد/ ۱۵۲
- تاريخ و ماجراهاى نوفرست به زبان شعر/ ۱۵۴
- به پايان آمد اين دفتر حكايت همچنان باقى/ ۱۶۰
- منابع/ ۱۶۲
- پيوست ها/ ۱۶۳



امروز دهم آبان ماه ۱۳۹۵ است و من پنج روز پیش وارد هشتاد و پنجمین سال زندگی شده‌ام؛ ۸۵ سالی که انگار بیش از ۸۵ روز نبوده است. چند سالی است که تصمیم گرفته‌ام، آنچه را بر من و محیط پیرامونم، به خصوص در روستای زیبای محل زندگی‌ام، یعنی «نوفرست» گذشته است، بر زبان قلم بیاورم که البته موفق هم شده‌ام و کتاب «وقایع‌الایام» در سال ۱۳۹۴، شامل بخشی از شعر سروده‌هایم منتشر شد. بعد از آن نیز دو سه جلدی از خاطرات و اشعارم را مکتوب کرده‌ام که امیدوارم فرصتی برای نشر مستقل آن‌ها نیز فراهم شود.

گرچه بعد از تحصیلات دوره ابتدایی موفق نشدم به تحصیلاتم ادامه دهم و مدرسه را برای حضور در صحنه کار و تلاش ترک کردم، اما در همه آن سال‌ها و سال‌های بعد، هر گاه از کنار مدرسه یا یک مرکز آموزشی گذر کرده‌ام، دلم به هوای درس و کلاس و مدرسه به درون آن ساختمان پر کشیده و هرگز هوای درس و عشق مدرسه از سرم بیرون نرفته است. خورشید خندان در همه این سال‌ها، کتاب مونس و همدم ایام تنهایی و خلوت من بوده است و نتوانسته‌ام تلاش کرده‌ام، این یار دیرین که روزهای به یاد ماندنی و خاطره‌انگیزی را با آن گذرانده‌ام، از دست‌رسم دور نباشد.

همین همدمی با کتاب باعث شده است که همیشه خبرهایی هر چند کوتاه و مختصری از اوضاع و احوال شهر و دیار و کشورم داشته باشم و مانند آبی جاری که همواره نظاره‌گر درختان سرسبز مسیر حرکت خود است، دل نگران و چشم‌انتظار خبری از کسانی باشم که روزی یا هفته و سالی را در کلاس‌های درس به آموختن در کنار آن‌ها گذرانده‌ام. گاه نیز یادآوری خاطرات و لحظاتی که در دشت و صحرا در کنار دوستانم به بازی و شیطنت و خوش‌حالی گذشته، مرا با آن گذشته شیرین و دوست‌داشتنی پیوند زده است.

یادآوری خاطراتی که در کلاس‌های درس «مدرسه خراشاد» و در کنار زنده یاد دکتر اسماعیل رضوانی گذشت، مرور یادمانده‌های حضور استاد علامه سید محمد فرزانه در کلاس‌های آکابر روستای نوفرست، هم جلسه‌ای بودن در امتحانات نهایی در حوزه امتحانی «مود» با زنده‌یاد پروفسور کاظم معتمدنژاد، همراهی با خاطرات حاج حسین ملک و داستان‌هایی که از پدرم درباره او شنیده بودم، خاطراتی که از اف. هیل، رئیس بانک شاهنشاهی در بیرجند شنیدم، یادمانده‌هایم از حضور نیروهای نظامی در نوفرست، داستان‌هایی که درباره «شوکتیه» شنیده بودم و نامه محبت‌آمیزی که زنده‌یاد پروفسور

دکتر محمد حسن گنجی برایم نوشته است، همه و همه مرا در حال و هوایی قرار می‌داد که دوست داشتم آن خاطرات و روزگار رفته اما شیرین و به یاد ماندنی را روی کاغذ بیاورم و به فرزندانم و همه کسانی که مخاطب این نوشته‌ها خواهند بود، در قالب ماندگار یک کتاب تقدیم کنم.

برای این کار آنچه را در خاطرمان مانده بود، بارها مرور کردم و روزها و ساعت‌ها بدان اندیشیدم. کتاب‌هایی را که رنگ و بوی خاطره‌ای و یا نشانی از این یاد مانده‌ها داشتند، مرور کردم و با یافتن ردپا و نشانی از آن گذشته، بیشتر و بیشتر تشویق شدم تا آنچه را در یاد دارم، مکتوب کنم. با آنکه به توصیه یکی از دوستان پدر و تصمیمی که برای من گرفته شد، درباره آن به تفصیل صحبت خواهیم کرد، از تحصیل باز ماندم، اما هیچ‌گاه از خواندن باز نماندم و خوش‌حالم که امروز می‌توانم حاصلی از برگ سبز دانش را که در همان سال‌های ابتدای در مدرسه به جان دلم نشست، در قالب نوشته‌ای هر چند کوتاه و مجمل روی کاغذ آورم. همین کار بهانه‌ای شد تا بتوانم در قالب این نوشته از روستای دوست‌داشتنی خود، یعنی نوارست، و فراتر از آن از دوستان، هم‌کلاس‌ها، هم‌دوره‌ای‌ها و بزرگان و فضایی شهر دیار سردم، یعنی بیرجند فرهنگ‌پرور، یاد می‌کنم. تلاش کرده‌ام تا با مرور اسناد و کتاب‌های، یاد و خاطره‌ای از این عزیزان را برای من زنده کرده‌اند، از خرمن دانش و نوشته‌های بزرگان درباره این اندیشمندان خوشه‌ای بچینم و البته با حفظ امانت و رازداری، آن را با ذکر منبع در نوشته‌هایم مورد استفاده قرار دهم. بی‌مناسبت نیست که بگویم، یکی از کتاب‌های ارزشمندی که خیلی در تشویقم به نوشتن تأثیر گذاشت، کتاب ارزشمند «مود مرکز بهار جان» نوشته دوست و هم‌شهری گرامی، جناب آقای دکتر اسدالله زمانی پور بود. کتابی که بعد از انتشار آن، آقای دکتر زمانی پور نسخه‌ای از آن را کریمانه به بنده هدیه کرد و در برایش بسیار آموزنده و خواندنی بود. نکته مهم این کتاب، اشارات بسیار ارزشمند آن به فرهنگ بودن و جایگاه فرهنگ در این سرزمین است. به گونه‌ای که نقل قول ایشان از علامه **یدمحمد فرزاد** در مورد صادرات بیرجند و پاسخ به **رضاشاه** که صادرات شهر ما آدم است، این کتاب را به تنهایی خواندنی و ماندنی کرده است.

به لحاظ اهمیت و جذابیت آن نقل قول ایشان از این ماجرای عبرت‌انگیز و افتخارآفرین، متن آن را در اینجا می‌آورم؛ حکایتی درس‌آموز و افتخارآفرین که آقای دکتر زمانی پور آن را این‌گونه حکایت کرده‌اند: «... در سال ۱۳۰۹ ناآرامی‌هایی در صفحات بلوچستان به‌وجود آمد و رضاشاه بر آن شد که شخصاً به بلوچستان برود و آرامش را به آن منطقه بازگرداند. در این تاریخ، نخست‌وزیر ایران **مخبر السلطنه** و **دبیر اعظم بهرامی** استنادار

خراسان بود. همچنین **محمودلی خان اسدی** تولیت آستان قدس رضوی را بر عهده داشت.

فرماندار بیرجند **امیر معصوم خان خزیمه** بود و **امیر شوکت الملک علم** که به حال تبعید ولی محترمانه در تهران زندگی می کرد، در سفر شاه به بیرجند همراه او به این شهر آمد. مراسم استقبال رسمی از پهلوی اول در محل مزار «دره شیخان» برگزار شد. مرحوم سید محمد فرزانه، رئیس فرهنگ وقت بیرجند، به شاه و همراهان خوشامد و خیرمقدم گفت. بیانات سید محمد فرزانه چنان گرم و گیرا، و جالب و جذاب بود که همه تحت تأثیر قرار گرفتند.

رضا شاه در اولین برخورد خود با مردم بیرجند و به ویژه پس از استماع سخنان متین، ادیبانه، بی دریغ، صریح و حکیمانه فرزانه، مجذوب آن شد و نزدیک ایشان رفت و ضمن تفقد از او سؤال کرد که: «صادرات شهری که بدینسان توصیف کردید، چیست؟» مرحوم فرزانه بی درنگ و با صراحت بسیار جواب داد: «آدم». یعنی بیرجند. آدم تحصیل کرده و انسان با انسانیت، با ایرقاط کشور و یا به کشورهای دیگر صادر می کند. بیرجند معلم صادر می کند، با تمام خصوصیات یک معلم واقعی، بیرجند نیروی انسانی تحصیل کرده صادر می کند که در عالم اقتصاد مهم ترین عامل تولید محسوب می شود و یگانه صحنه گردان عرصه های تولید، توزیع و مصرف است. باری، جواب فرزانه به سؤال پهلوی اول در مراسم استقبال و در مدخل ورودی بیرجند زبانزد خاص و عام شد و هنوز هم در این دیار همگان اعم از عالم و عامی آن را در خاطرات خود به کار می برند» [۱۳۸۶].

و البته این کتاب بدون همراهی و کمک های نویسنده فرهنگ دوست، آقای **محمد دشتی** که قبلاً هم درباره بزرگان این دیار کتاب هایی نوشته اند، میسر نمی شد. سه کتاب «شکوه معلمی»، «شرافت معلمی» و «شوق معلمی» به عنوان سه گانه ای خواندنی درباره زنده یاد استاد دکتر **غلامحسین شکوهی** شناخته می شوند. نه دو کتاب اول با همکاری آقای **محرم تقی زاده** و کتاب سوم توسط ایشان نگارش یافته است. آشنایی آقای دشتی با فرهنگ، جغرافیا و بوم این دیار، یعنی استان خراسان جنوبی و بیرجند، باعث شد که این نوشته از انسجام، استناد و ارزش بیشتری برخوردار شود و باید در همین ابتدا از این دوست عزیز و همراهم تشکر کنم.

آنچه اینک و به عنوان کتابی با عنوان «توفرست، دیار سرو کهن» پیش روی شماست، ادای دینی به این دیار فرهنگ پرور و نعمات فراوانی است که در طبیعت و جغرافیای آن، زندگی این بنده و هم شهریان عزیزم را به پایداری و ماندگاری رسانده است. البته

این مختصر هیچ ادعای کتابت و نوشتاری علمی و تحقیقی ندارد، بلکه تلاشی کوچک برای افزودن چند کلمه‌ای بر کتاب بزرگ این استان فرهنگی و فرهنگ‌پرور و چهار راه حوادثی است که بخشی بزرگ از تاریخ ایران معاصر در آن رقم خورده است و باید به‌عنوان سیاه مشقی از یک دانش‌آموز دیروز تلقی شود که دلش می‌خواست با ادامه تحصیل فرد مؤثرتری برای جامعه و زندگی فردی خودش باشد.

شاید ذکر این نکته هم لازم باشد که اعتراف صادقانه فوق نافی این موضوع نیست که دست مشیت الهی این کمترین را در موقعیت و جایگاهی قرار داده که اکنون و بعد از ۸۵ سال گذران زندگی، که همواره با لطف و توجه یزدان پاک همراه بوده، راضی و شکرگزار است. شکرگزار داشتن همسری که گرچه یک سالی است به آسمان‌ها پرکشیده، اما نام یاد او هنوز هم تسلی‌بخش لحظه‌لحظه زندگی من است. شکرگزار داشتن فرزندان، دامادها و سروس‌های، عزیزی که حاصل این زندگی و پیوندهای ناگسستنی خانوادگی هستند و قدردان یک تنه‌بوهایی که چراغ دل پدر بزرگ والدین خود شده‌اند. همچنین، سپاس‌گزار همه دوستان، همسایگان، آشنایان و عزیزانی که یادگار مؤانست این سال‌های زندگی و همسایگی در گوشه گوشه این روستا، این شهر و دیار، و نقطه نقطه کشور بزرگ ایران دوست‌داشتنی هستند. من شکرگزار لحظه‌لحظه زندگی پرفراز و نشیب خودم هستم، اما به تبعیت از خصلت رشت‌نواهی و فار طلبی نوع بشر، همیشه می‌خواسته‌ام تا بالا بپریم و دست بر آویزه‌های دانشی و علمی بیشتری بیندازم.

در ضمن، به واسطه اهمیت، ارزش و جایگاه تاریخی «سرو خمره‌ای و کهنسال» این روستا که به‌عنوان جاذبه گردشگری و دیدنی، مورد توجه هم‌شهریان و هم‌وطنان است و گاه نیز پای گردشگران و علاقه‌مندان به طبیعت و زیبایی‌های آن را در خارج از کشور به این روستا باز کرده است، عنوان این روستای دیدنی و زیبا را با نام سرو کهن آن پیوند زده‌ام، تا به نوعی این درخت کهن نیز به عنوان نماد طبیعی و تاریخی و در عین حال شگفت و خیال‌برانگیز، بداند که ما به یاد او هستیم و می‌خواهیم نامش ماندگارتر و ماندگارتر بر تارک این منطقه و روستای نوپرست بدرخشد. امیدوارم این نوشته که از دل برخاسته، موردپسند و طبع خوانندگان عزیز قرار گیرد و به‌عنوان نوشته‌ای از سر شوق تحصیل و آرزوی حضور در مدرسه که همیشه با بنده بوده است، مقبول واقع شود. ان شاء الله.

حاج علی صادق‌پور